

«راسخون فی العلم» به مثابه مداخله گفتمانی: تحلیل ساختار معنایی و کارکرد ارتباطی خطبه اشباح

^۱ اسماعیل خیری

^۲ فرج بهزاد وکیل آباد

^۳ علی رضا عبدالرحیمی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۴

چکیده

مفهوم «راسخان فی العلم» یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم معرفت‌شناختی در قرآن و نهج البلاغه است. تعریف ارائه شده از این مفهوم در خطبه اشباح - که اوج دانایی (رسوخ) را به «اعتراف به ناتوانی» پیوند می‌زند - یک چالش تفسیری عمیق ایجاد کرده است. مسئله اصلی این پژوهش، تحلیل راهبرد زبانی و ارتباطی است که در پس این تعریف به ظاهر پارادوکسیکال نهفته است. این تحقیق با رویکردی ترکیبی از «معناشناسی شبکه‌ای» برای تحلیل ساختار معنا و «معناشناسی بافت‌محور» برای تحلیل کارکرد ارتباطی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در سطح ساختاری، یک بازآرایی بنیادین در شبکه مفهومی «علم» صورت گرفته و «رسوخ» به مثابه «ثبات در معرفتی که به شناخت مرزهای خود منجر می‌شود» بازتعریف شده است. در سطح کارکردی، این تعریف به مثابه یک «مداخله گفتمانی» عمل می‌کند که در پاسخ به یک پرسش خطا‌ساخته، به عنوان ابزاری برای «تأدیپ عقل» مخاطب به کار گرفته شده است. این مداخله، با راهبرد «وارون‌سازی ارزشی» (ستایش عجز)، چارچوب فکری مخاطب را از «طلب رؤیت» به درک «فضیلت تسلیم» آگاهانه منتقل می‌کند. نتیجه نهایی آن است که ایده امام علی (ع) در این خطبه، نه یک گزاره اعتقادی صرف، بلکه یک راهبرد تربیتی برای بنیان نهادن «خرد دانستن مرزها» به عنوان عالی‌ترین فضیلت

۱. دانشجوی دکترای دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل (ekh1360@gmail.com).

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل (نویسنده مسئول) (bezad.f.phd@gmail.com).

۳. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل (Abdorrahimy.ar@gmail.com).

معرفت شناختی است.

کلیدواژه‌ها: راسخان فی العلم، نهج البلاغه، خطبه اشباح، معناشناسی شبکه‌ای، معناشناسی بافت محور.

۱. مقدمه

فهم قرآن کریم به عنوان کتابی که خود را «تبیاناً لکل شیء» معرفی می‌کند، فرآیندی چندوجهی است که هرگز به یک سطح از معنا محدود نمی‌شود. درک پیام این متن مقدس، تنها با تسلط بروحیه زبانی یا استخراج احکام فقهی محقق نمی‌گردد، بلکه در لایه‌های عمیق‌تر آن، شبکه‌ای از مفاهیم بنیادین وجود دارد که شاکله جهان‌بینی توحیدی را می‌سازند^۱ و درک نادرست یا سطحی از آن‌ها می‌تواند به انحرافات اساسی در آموزه‌های بنیادین دین منجر شود.

یکی از کلیدی‌ترین و حساس‌ترین این مفاهیم، واژه «تأویل» است. این واژه که در لغت به معنای «بازگشت به اصل» است،^۲ در طول تاریخ تفکر اسلامی دچار تحولات معنایی عمیقی شده و از یک مفهوم ساده به یک مسئله پیچیده کلامی و هرمنوتیکی تبدیل شده است. در صدر اسلام، تأویل در تقابل با «تنزیل» قرار می‌گرفت، چنان‌که در حدیث مشهور «خاصف النعل» پیامبر ﷺ می‌فرماید:

او برای تنزیل جنگیده و علی ﷺ برای تأویل خواهد جنگید.^۳

این حدیث نشان می‌دهد که تأویل از همان ابتدا به لایه عمیق‌تر و تفسیری دین اشاره داشته است. با گذر زمان، این مفهوم معانی متفاوتی به خود گرفت؛ گاه به معنای «تفسیر» به کار رفت، تا جایی که طبری نام تفسیر خود را «جامع البیان فی تأویل آی القرآن» نهاد.^۴ گاه نیز نزد متکلمان به معنای «تفسیر خلاف ظاهر با استناد به دلیل» به کار گرفته شد.^۵

اما تحول بنیادین در معناشناسی این واژه، توسط اندیشمندانی چون ابن تیمیه و پس از او

۱. «نقش پیش‌فرض‌ها و پیش‌فهم‌ها در تفسیر قرآن کریم از منظر آیه الله جوادی آملی»، ص ۸۰؛ «مفسران قرآن و فهم

روشنندان از متن»، ص ۸-۱۱.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۹۹.

۳. المسترشد فی الامامة، ص ۳۵۷.

۴. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۳، ص ۲۵۰.

۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «تأویل».

به شکلی عمیق تر توسط علامه طباطبایی صورت گرفت. در این دیدگاه، «تأویل» دیگر از سنخ معانی و مدلول‌های لفظی نیست، بلکه آن «حقیقت عینی و خارجی» است که بیانات قرآنی، به ویژه آیات متشابه، به آن متکی هستند.^۱

این تعریف، حساسیت آیه هفتم سوره آل عمران را دوچندان می‌کند؛ زیرا «طلب تأویل» دیگر به معنای تلاش برای یک تفسیر عمیق نیست، بلکه به معنای تلاش برای جهش از «نشانه» به «خود آن حقیقت متعالی» و ورود به قلمرویی است که علم آن در انحصار خداوند قرار دارد. از این رو، فهم دقیق ماهیت تأویل و مرز دسترسی به آن، کلید درک رابطه انسان با متن مقدس و حدود معرفت اوست.

در این میان، نهج البلاغه به عنوان منبعی اصیل برای فهم جهان بینی اسلامی، نقشی کلیدی در روشن ساختن این مفاهیم ایفا می‌کند. به طور خاص، خطبه ۹۱ مشهور به «خطبه اشباح» - که در پاسخ به درخواست فردی برای توصیف حسی خداوند ایراد شده است - یک درس نامه عمیق در باب «روش صحیح خداشناسی» و «مرزهای معرفت» است.

امام علی (علیه السلام) در این خطبه، پس از تبیین تعالی خداوند از احاطه عقل و وهم، یک دستورالعمل روشن ارائه می‌دهد: به آنچه قرآن راهنمایی کرده تمسک جوید و علم آنچه را که به آن مکلف نیستید، به خداوند واگذار کنید. اوج این درس نامه، جایی است که امام برای ارائه یک الگوی عملی از این روش صحیح، به توصیف «راسخان فی العلم» می‌پردازد. ایشان راسخان را کسانی معرفی می‌کند که:

اقرار به آنچه تفسیرش را از غیب نمی‌دانند، آنان را از هجوم به سدهای زده شده در برابر غیب‌ها بی‌نیاز کرده است.^۲

امام در ادامه تصریح می‌کند که خداوند «اعترافشان به ناتوانی» (اعْتَرَفَهُمْ بِالْعَجْزِ) را ستوده و «ترک کردن ژرف نگری» (تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ) آن‌ها را «رسوخ» نامیده است. این تعریف شگفت انگیز و به ظاهر پارادوکسیکال، خطبه اشباح را به متنی کلیدی برای فهم ایده امام علی (علیه السلام) در مورد ماهیت «علم حقیقی» و الگوی صحیح مواجهه با «تأویل» و امور غیبی تبدیل می‌کند. این خطبه صرفاً یک توصیف نیست، بلکه یک نقشه راه معرفتی است که نشان می‌دهد در جهان بینی علوی، اوج دانایی در شناختن مرزهای دانایی نهفته است و از

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۶-۴۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

این رو، فهم دقیق این ایده برای هر پژوهشگر متون دینی امری ضروری است.

ایده امام علی علیه السلام در خطبه اشباح و ارتباط آن با مفهوم قرآنی «راسخان فی العلم»، پیش از این توسط محققان مورد بررسی قرار گرفته است. پژوهش‌های پیشین با روش‌های کلامی و روایی، به نتایج ارزشمندی دست یافته‌اند. برای مثال، برخی محققان به درستی نتیجه گرفته‌اند که ایده امام مبتنی بر تفکیک میان «مقام رسوخ» (که شأن آن تواضع معرفتی است) و «موهبت علم به تأویل» است (که فیضی خاص برای معصومین است).^۱ برخی دیگر نیز ایده «علم الهی و موهبتی» را مطرح کرده و به «عدم ملازمه» ضروری میان «راسخ بودن» و «عالم بودن به تأویل» اشاره کرده‌اند.^۲ با این حال، نوآوری پژوهش حاضر در روش شناسی آن است.

این مقاله به جای پرسش از این که «چه باید معتقد بود؟»، می‌پرسد «چگونه زبان امام علی علیه السلام در این خطبه، این ایده را تولید و القا می‌کند؟». ما با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری در حوزه معناشناسی، یعنی «نظریه معناشناسی شبکه‌ای» و «نظریه معناشناسی بافت‌محور»، تعریف امام را نه به عنوان یک گزاره اعتقادی ایستا، بلکه به مثابه یک «مداخله گفتمانی» تحلیل می‌کنیم.

این رویکرد به ما اجازه می‌دهد تا از سطح تطبیق محتواها فراتر رفته و به «ساختار معنایی» و «کارکرد ارتباطی» این گزاره‌ها نفوذ کنیم. هدف ما نشان دادن این است که ایده امام، از طریق یک راهبرد زبانی - تربیتی هوشمندانه و با بازآرایی شبکه مفهومی «علم» بیان می‌شود. این تغییر زاویه دید از تحلیل محتوا به تحلیل فرآیند و کارکرد، نوآوری اصلی این پژوهش است.

بنابراین، مسئله دقیق این پژوهش، نه بررسی تعارضات، بلکه تحلیل راهبرد زبانی و ارتباطی امام علی علیه السلام در خطبه اشباح برای تبیین ایده خود در باب ماهیت «راسخان فی العلم» است. پرسش اصلی ما این نیست که «ایده امام چه بود؟»؛ زیرا پژوهش‌های پیشین به آن پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای داده‌اند. پرسش ما این است که «چرا و چگونه این ایده در قالب یک تعریف پارادوکسیکال که اوج علم را به اعتراف به ناتوانی پیوند می‌زند، بیان شده است؟».

به عبارت دیگر، مسئله ما تحلیل این تعریف به مثابه یک «مداخله گفتمانی» است که در یک بافت خاص (پاسخ به یک درخواست حسی) و با یک هدف مشخص (تادیب عقل مخاطب) ایراد شده است. این چارچوب مسئله، تحقیق ما را از پژوهش‌های پیشین متمایز

۱. «بررسی تحلیلی - مصداقی راسخان در علم و تعارضات فراروی»، ص ۶۶ - ۷۰.

۲. «راسخان علم در نهج البلاغه و ارتباط آن با قرآن»، ص ۱۳۰ - ۱۳۷.

ساخته و به دنبال کشف لایه‌های عمیق‌تری از ابعاد زبانی و کارکردی کلام امام است.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که مفهوم «راسخان فی العلم» و ایده امام علی علیه السلام در خطبه اشباح، از زوایای مختلف کلامی و حدیثی مورد واکاوی قرار گرفته است. پژوهش‌های اخیر به نتایج محتوایی پخته‌ای دست یافته‌اند که بستر مناسبی برای یک تحلیل روش‌شناختی جدید فراهم می‌کند. مقاله «راسخان علم در نهج البلاغه و ارتباط آن با قرآن» با بررسی تطبیقی قرآن و نهج البلاغه، به یک معنای مشترک برای «راسخان در علم»، یعنی «عالمان به علم الهی و موهبتی» می‌رسد که ائمه علیهم السلام مصداق اکمل آن هستند، هرچند این مقام در ایشان منحصر نیست. این تعریف، بنیاد مفهومی پژوهش ما را در خصوص ماهیت غیر اکتسابی این علم تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، اسعدی با معرفی دو وجه «ایجابی» (ژرف‌اندیشی) و «سلبی» (پرهیز از تعدی به عرصه‌های ناپیمودنی) برای رسوخ در علم، به ویژه برجسته‌سازی‌ها و معرفت به حدود تأکید می‌کند که با ایده محوری ما، یعنی «خرد دانستن مرزها» کاملاً همخوان است. همچنین، مقالاتی چون «بررسی تحلیلی - مصداقی راسخان در علم و تعارضات فراروی»، و دیاری بیدگلی و همکاران با تمرکز بر مسئله تأویل، راه‌حل‌های کلامی دقیقی ارائه داده‌اند؛ از جمله این‌که علم ائمه علیهم السلام به تأویل، موهبتی خاص از جانب خدا و از غیر مسیر «رسوخ در علم» است و اساساً «رسوخ» دارای مراتبی است که اهل بیت علیهم السلام در قله آن قرار دارند. با وجود این دستاوردهای ارزشمند که به پرسش «چه باید در مورد این آموزه معتقد بود؟» پاسخ می‌دهند، یک شکاف روش‌شناختی مهم باقی می‌ماند.

این پژوهش‌ها، خطبه اشباح را به عنوان منبعی برای استخراج گزاره‌های اعتقادی تحلیل کرده‌اند، اما به این پرسش نپرداخته‌اند که «چگونه و چرا ایده امام علی علیه السلام در قالب یک بیان پارادوکسیکال و به مثابه یک راهبرد ارتباطی طرح‌ریزی شده است؟».

پژوهش حاضر این شکاف را با تحلیل تعریف امام نه به عنوان یک گزاره ایستا، بلکه به مثابه یک «مداخله گفتمانی» پرمی‌کند. ما با به کارگیری ابزارهای معناشناسی، به دنبال تحلیل کارکرد تربیتی و «تادیب عقل» در این کلام هستیم و از این طریق، از تحلیل محتوا - محور به یک تحلیل فرآیند - محور و کارکردی گذر می‌کنیم.

۳. چارچوب نظری

این پژوهش برای تحلیل ایده امام علی علیه السلام در خطبه اشباح، از یک رویکرد بینارشته‌ای بهره می‌برد که در کانون آن، «معناشناسی» به عنوان ابزار اصلی تحلیل متن قرار دارد. معناشناسی به عنوان یک رشته علمی، به مطالعه نظام‌مند «معنای زبانی» اختصاص دارد.^۱ این حوزه به پرسش‌های بنیادینی می‌پردازد؛ از جمله این‌که معنا چیست، چگونه در زبان به وجود می‌آید،^۲ و چگونه معنای عبارات پیچیده از ترکیب معنای اجزای سازنده آن شکل می‌گیرد. این علم با «نحو» - که صرفاً به قوانین چینش صحیح واژگان می‌پردازد - تفاوت دارد؛ زیرا می‌توان جمله‌ای از نظر دستوری کاملاً صحیح ساخت که هیچ معنای مشخصی نداشته باشد.^۳ همچنین، معناشناسی با «کاربردشناسی» - که به مطالعه نحوه استفاده عملی مردم از زبان در بافت‌های ارتباطی خاص می‌پردازد - مرزبندی مشخصی دارد.^۴

به تعبیر چارلز موریس، اگر نحوه رابطه «نشانه با نشانه» و کاربردشناسی به رابطه «نشانه با کاربر» می‌پردازد، معناشناسی بر رابطه بنیادین «نشانه با جهان» متمرکز است.^۵ هنگامی که این دانش بر روی یک متن دینی بنیادین مانند قرآن کریم یا نهج البلاغه به کار گرفته می‌شود، هدف دیگر تنها یافتن معادل‌های قاموسی نیست، بلکه هدف، بازسازی آن «نظام مفهومی» است که متن براساس آن، جهان، انسان و خداوند را تعریف، ارزش‌گذاری و دسته‌بندی می‌کند. این حوزه با «هرمنوتیک»، یعنی علم یا هنر تفسیر متون، پیوندی نزدیک دارد.^۶

۳-۱. معناشناسی شبکه‌ای

برای تحلیل «ساختار معنایی» مفاهیم در این پژوهش، از نظریه معناشناسی شبکه‌ای توشیهیکو ایزوتسو استفاده می‌شود. این نظریه، محصول یک سنتز خلاقانه میان جریان‌های فکری و زبان‌شناختی اروپایی و آمریکایی است. ایزوتسو خود تصریح می‌کند که روش او

1. Semantics, p 4.

2. Introducing Semantics, p 2-3.

3. Constructions in the Parallel Architecture, p 72.

4. An Introduction to English Semantics and Pragmatics, p 1.

5. Semantics-Pragmatics Boundary, p 875.

6. Knowledge Representation, p 2-3.

ترکیبی است از نظریات زبان شناس آلمانی، لئو وایسگربر، و حوزه «زبان شناسی قومی» آمریکا.^۱ رویکرد ایزوتسو همچنین بر پایه «معناشناسی واژگانی ساخت گرا» استوار است که زبان را به مثابه یک «نظام» درهم تنیده از روابط می بیند.^۲ از منظر ایزوتسو، معناشناسی صرفاً مطالعه معنای لغوی واژگان نیست، بلکه «مطالعه تحقیقی درباره کلمات کلیدی یک زبان است که به شناسایی و شناخت جهان بینی یک ملت منجر می شود». او تعریف رسمی خود از معناشناسی را چنین بیان می کند:

[معناشناسی] علم تحقیق در ماهیت و ساخت جهان بینی یک ملت در فلان دوره خاص از تاریخ خواهد بود که به وسیله تحلیل روش شناختی مفاهیم و تصورات فرهنگی عمده ای که آن ملت برای خود فراهم آورده و در کلمات کلیدی زبان آن ملت حالت تبلور پیدا کرده بوده است، صورت می گیرد.^۳

این رویکرد، معناشناسی را به یک «علم فرهنگی» برای کشف جهان بینی متن تبدیل می کند.

مفاهیم کلیدی در نظریه ایزوتسو، چارچوب تحلیلی این بخش از پژوهش را تشکیل می دهند. محوری ترین مفهوم، «جهان بینی معناشناختی» است که به مثابه هدف غایی تحلیل عمل می کند. ابزار اصلی برای رسیدن به این جهان بینی، تمرکز بر «کلمات کلیدی» است؛ واژگانی که مفاهیم بنیادین یک فرهنگ در آن ها متبلور شده است.^۴ ایزوتسو برای تحلیل این کلمات، میان دو سطح از معنا تمایز قائل می شود: «معنای اساسی» که به مفهوم پایه و لغوی یک واژه اشاره دارد، و «معنای نسبی» که یک واژه در اثر قرار گرفتن در یک شبکه جدید از روابط با دیگر کلمات به دست می آورد. این روابط در قالب «میدان معناشناختی» سازماندهی می شوند؛ مفهومی که زبان را به مثابه مجموعه ای از حوزه های معنایی درهم تنیده می بیند.^۵ ایزوتسو معتقد است که کلمات در قرآن نیز یک «دستگاه و شبکه به هم گره خورده» را تشکیل می دهند.

1. Ethico-Religious Concepts In The Qur'an, P 5.

2. Emotion Control In The Qur'an: Study Of Toshihiko Izutsu's Semantic Approach, P 222.

3. Ethico-Religious Concepts In The Qur'an, P 4.

4. Ibid, P 21.

5. Emotion Control In The Qur'an: Study Of Toshihiko Izutsu's Semantic Approach, P 223.

فرآیند تحلیل براساس رویکرد ایزوتسو شامل مراحل مشخصی است. برای درک تحول معنایی شبکه‌ها، او از دورویکرد «تحلیل هم‌زمانی» (بررسی ساختار در یک مقطع زمانی مشخص) و «تحلیل درزمانی» (مطالعه تحول آن در طول تاریخ) بهره می‌برد.^۱

فرآیند اجرایی تحلیل یک واژه کلیدی با انتخاب آن کلمه براساس نقش محوری اش در جهان‌بینی متن آغاز می‌شود. سپس «معنای اساسی» واژه در دوران پیشااسلامی با مراجعه به منابعی مانند شعر جاهلی بررسی می‌شود تا یک خط مبنای تاریخی فراهم آید. در گام بعد، «میدان معناشناختی» واژه از طریق شناسایی واژگان همنشین، مترادف و متضاد در درون متن اصلی ترسیم می‌شود.

در نهایت، با مقایسه درزمانی این دو وضعیت، «دگرگونی معنایی» و «معنای نسبی» جدید واژه آشکار شده و نقش آن در ساختار «جهان‌بینی» متن تبیین می‌گردد.

۲-۳. معناشناسی بافت محور

برای تحلیل «کارکرد ارتباطی» گزاره‌ها و «مداخله گفتمانی» در این پژوهش، از نظریه معناشناسی بافت محور استفاده می‌شود. این نظریه براین اصل بنیادین استوار است که معنا، پدیده‌ای منزوی و ذاتی نیست، بلکه به شکلی جدایی‌ناپذیر با «بافت» در هم تنیده است.^۲ از منظر این نظریه، معناشناسی دیگر علم مطالعه «معانی ثابت و دیکشنری‌وار» نیست، بلکه به «علم مطالعه فرآیند تولید و تفسیر معنا در یک بافت مشخص» تبدیل می‌شود. در این نگاه، معنا یک «محصول» یا «نتیجه» است که از تعامل پویای زبان و بافت‌های چندگانه آن به دست می‌آید و تمرکز از معنای انتزاعی به «معنای کارکردی» منتقل می‌گردد. رویکردهای متأخر در این حوزه، به ویژه در مکتب «بافت‌گرایی»، این مرزبندی کلاسیک میان معناشناسی و کاربردشناسی را به چالش کشیده و معتقدند که بافت، در تعیین خود «محتوای صدق» یا معنای ظاهری یک گزاره نیز دخیل است.^۳

مفاهیم کلیدی در نظریه بافت محور، ابزارهای تحلیلی ما را برای فهم کارکرد گفتمان تشکیل می‌دهند. اولین مفهوم، تفکیک «انواع بافت» است که شامل «بافت زبانی» (کلمات پیرامونی)، «بافت موقعیتی» (زمان، مکان و طرفین گفتگو) و «بافت شناختی - اجتماعی»

1. Ethico-Religious Concepts In The Qur'an, P 26.

2. Pragmatic enrichment and saturation, completion and expansion, P 45-55.

3. Modal Meaning and Lexically-Regulated Saturation, P 160-177.

مفاهیم بنیادین دست یافت. در این بخش، به بررسی ساختار معنایی شبکه مفهومی «علم» در آیه هفتم سوره آل عمران می‌پردازیم.

۴-۱-۱. میدان معنایی «تأویل» و «علم» در آیه هفتم سوره آل عمران

آیه هفتم سوره آل عمران، در یک بافتار منسجم و پس از آیاتی قرار گرفته است که بر علم مطلق، قدرت و حکمت خداوند تأکید دارند. آیات پیشین، خداوند را به عنوان کسی معرفی می‌کنند که هیچ چیز در آسمان و زمین براو پوشیده نیست.^۱ اوست که انسان را در رحم مادران به هر گونه که بخواهد تصویر می‌کند.^۲ و اوست که کتاب را برای هدایت مردم و به عنوان «فرقان» (جداکننده حق از باطل) نازل کرده است.^۳

در چنین فضایی که احاطه کامل علمی خداوند تثبیت شده، آیه هفتم به کالبدشکافی خود «کتاب» به عنوان تجلی این علم می‌پردازد و یک ساختار هرمنوتیکی دقیق ارائه می‌دهد. این آیه، متن قرآن را به دو قلمرو اصلی تقسیم می‌کند: «آیات محکّمات» و «أخّر متشابهات».

«محکّمات» به عنوان «أَمّ الکتاب» یا مادر و اصل کتاب معرفی می‌شوند که به تعبیر علامه طباطبایی، مفرد آمدن «أَمّ» به جای «أُمّهات» نشان می‌دهد که این آیات در خود اختلاف ندارند و یک اصل واحد و درهم تنیده را تشکیل می‌دهند که دیگر آیات باید به آن بازگردانده شوند.^۴

این آیات، به گفته شیخ طوسی، آیاتی هستند که مراد از ظاهرشان بدون نیاز به قرینه و دلیل خارجی دانسته می‌شود.^۵ در مقابل، «متشابهات» قرار دارند؛ آیاتی که به بیان علامه طباطبایی، مراد از آن‌ها برای شنونده به محض شنیدن مشخص نمی‌شود و میان چند معنا تردد ایجاد می‌کند تا زمانی که به محکّمات ارجاع داده شوند و معنای آن‌ها معین گردد.^۶ این تقسیم‌بندی، محور اصلی میدان معنایی این آیه را تشکیل می‌دهد و نشان می‌دهد که مواجهه با قرآن، نیازمند یک روش‌شناسی تفسیری مبتنی بر ارجاع جزء به کل است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۴.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۹.

۵. النبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۹۴.

۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰.

در مرکز این میدان معنایی و به عنوان کلیدی ترین و چالش برانگیزترین مفهوم، واژه «تأویل» قرار گرفته است. در ساختار آیه، تأویل به صورت انحصاری به «متشابهات» گره خورده و نحوه مواجهه با آن، دو گروه انسانی را از یکدیگر متمایز می کند: «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» (کسانی که در دل هایشان کژی است) و «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (استواران در دانش). گروه اول، یعنی «اهل زیغ»، با رها کردن محکومات، مستقیماً به سراغ آیات متشابه می روند و این کار را با دو انگیزه مشخص انجام می دهند: «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» (طلب فتنه انگیزی) و «وِائْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (و طلب تأویل آن). این همنشینی، مهم ترین گره معنایی آیه است؛ برای نخستین بار، «طلب تأویل» به خودی خود و در کنار فتنه جویی، به عنوان یک انگیزه منفی معرفی می شود.

این ساختار نشان می دهد که «تأویل» در اینجا مفهومی بسیار خطرناک و حساس است. در حالی که مفسری چون شیخ طوسی «تأویل» را مترادف با «تفسیر» می داند،^۱ تحلیل عمیق تر مفسرانی چون علامه طباطبایی نشان می دهد که تأویل از سنخ مدلول لفظی نیست، بلکه آن «امر عینی و خارجی» است که کلام به آن متکی است.^۲ این دیدگاه که در تفسیر بیان السعادة نیز تأویل به عنوان بازگشت به «مقام مشیت الهی» معرفی شده،^۳ به بهترین شکل چرایی مذموم بودن «طلب تأویل» توسط اهل زیغ را توضیح می دهد؛ آن ها نه در پی فهم یک معنای عمیق تر، بلکه در پی جهش از نشانه به خود آن حقیقت غایی و دسترسی نامشروع به قلمرویی هستند که از حیطه ادراک عادی بشر خارج است.

در قطب مقابل این شبکه، «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» قرار دارند. بحث کلاسیک در مورد این که آیا آن ها نیز به تأویل علم دارند یا خیر، به «واو» عطف یا استیناف بازمی گردد. مفسری چون زمخشری با قاطعیت این «واو» را عطف دانسته و معتقد است که راسخان در علم نیز تأویل را می دانند و این دیدگاه را وجه صحیح می داند.^۴ در مقابل، علامه طباطبایی معتقد است که هر چند این آیه به تنهایی علم آن ها به تأویل را اثبات نمی کند، اما راه را برای اثبات آن با دلایل دیگر نمی بندد.^۵ با این حال، صرف نظر از این بحث، ویژگی اصلی و عمل آشکار

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲.

۳. بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۱، ص ۲۴۷.

۴. الکشاف عن حقائق غوامض القرآن، ج ۱، ص ۳۳۷.

۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۹.

راسخان در علم که در خود آیه به آن تصریح شده، واکنش آن‌ها در برابر متشابهات است. آن‌ها در مواجهه با این آیات، موضعی مبتنی بر ایمان و تسلیم اتخاذ کرده و می‌گویند: «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». این گزاره، «علم» آن‌ها را مستقیماً به «ایمان» پیوند می‌زند. «علم» آن‌ها دانشی است که به جای ایجاد وسوسه برای ورود به حیطه غیب، به ثبات ایمانی و اعتراف به وحدت منشأ همه آیات (چه محکم و چه متشابه) منجر می‌شود. این رویکرد، در دعای آن‌ها که بلافاصله در آیه بعد آمده، تکمیل می‌شود:

«رَبَّنَا لَا تُغِ فُؤُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»^۱

آن‌ها از خداوند می‌خواهند که پس از دریافت هدایت، دچار همان «زیغ» و انحرافی نشوند که گروه اول به آن مبتلا بودند. این نشان می‌دهد که «علم» آن‌ها، علمی است که به شدت از خطر انحراف آگاه است و برای حفظ خود به رحمت الهی پناه می‌برد. با کنار هم قرار دادن این عناصر، میدان معنایی آیه هفتم سوره آل عمران به روشنی ترسیم می‌شود. این میدان، خود «کتاب» است که به دو قلمرو تقسیم شده: یک قلمرو امن و بنیادین (محکمات) و یک قلمرو چالش برانگیز و آزمونگر (متشابهات). گنجینه مورد مناقشه در این میدان، «تأویل» است؛ یعنی آن حقیقت غایی که در پس آیات متشابه نهفته است و علم آن در وهله اول از آن خداوند است:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ».

در این میدان، دو مسیر برای سلوک هرمنوتیکی وجود دارد: مسیر اول، مسیر «زیغ» است که با نادیده گرفتن اصول (ام‌الکتاب) و تلاش برای دستیابی مستقیم به تأویل، به «فتنه» ختم می‌شود. مسیر دوم، مسیر «رسوخ در علم» است. در این مسیر، «علم» به معنای تسلط بر اصول و محکمات است و «رسوخ» به معنای ثبات قدم در این اصول. این علم و ثبات، به جای ایجاد انگیزه برای کشف جسورانه تأویل، به فضیلت «ایمان» و «تسلیم» در برابر آنچه از حیطه معرفت عادی خارج است، منجر می‌شود. بنابراین، «علم» در این آیه، دانشی است که کارکرد اصلی آن، تولید یک روش صحیح مواجهه با متن مقدس و ایجاد ثبات ایمانی است. عالم حقیقی (راسخون فی العلم) در این میدان، نه کسی که پاسخ همه چیز را می‌داند، بلکه کسی است که می‌داند در کجا باید پرسش را متوقف کرده و ایمان بیاورد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۸.

۴-۱-۲. مفهوم «رسوخ» در برابر «زیغ»

مفهوم «رسوخ» در کانون درک ما از جایگاه «راسخان فی العلم» قرار دارد و معنای لغوی آن، نقطه عزیمت مناسبی برای تحلیل است. «رسوخ» در زبان عربی به معنای ریشه‌داری، استقرار و ثبات است.^۱

راغب اصفهانی این واژه را «ثبات شیء، ثباتی محکم» معنا کرده^۲ و در «اقرّب الموارد» نیز «رَسَخَ الشَّيْءُ رُسُوخًا» به «ثَبَّتَ فِي مَوْضِعِهِ» (در جای خود ثابت و استوار شد) تعریف شده است.^۳ این ثبات، یک پایداری معرفتی است که صاحب خود را از تزلزل مصون می‌دارد. از همین رو، راغب، «راسخ در علم» را دانایی معرفی می‌کند که شبهه براو عارض نمی‌شود.^۴ این تعریف، «رسوخ» را مستقیماً در نقطه مقابل «زیغ» قرار می‌دهد که در آیه هفتم سوره آل عمران به کار رفته است. «زیغ» به معنای میل از استقامت، کژی و انحراف قلبی است و به اضطراب و تزلزل درونی می‌انجامد. در مقابل، «رسوخ» حالتی از استقرار و آرامش معرفتی است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، این تقابل را به زیبایی نشان می‌دهد. او بیان می‌کند که راسخان در علم به واسطه علم استوار خود، در مواجهه با آیات متشابه دچار اضطراب و تزلزل قلبی نمی‌شوند، بلکه با ثبات و اطمینان می‌گویند «ما به آن ایمان آوردیم» و در مقام عمل توقف می‌کنند.^۵ بنابراین، «رسوخ» در این شبکه معنایی، صرفاً به معنای داشتن علم زیاد نیست، بلکه به معنای برخورداری از یک «ثبات ایمانی» است که محصول علم الهی بوده و صاحب خود را در برابر امواج شبهه و فتنه، استوار و پابرجا نگه می‌دارد. اما ماهیت این ثبات چیست و در چه عملی متجلی می‌شود؟ اینجا جایی است که خطبه اشباح نهج البلاغه، یک لایه معنایی عمیق‌تر و کارکردی به این مفهوم می‌افزاید و آن را از یک حالت ذهنی صرف، به یک فضیلت عملی تبدیل می‌کند.

امام علی (علیه السلام) در این خطبه، «رسوخ» را نه با «توانایی نفوذ در غیب»، بلکه با «بی‌نیازی از هجوم به آن» تعریف می‌کند. ایشان تصریح می‌فرمایند:

وَاعْلَمَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السَّدِّدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ

۱. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۸۷ المفردات، ص ۳۵۲؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲. المفردات، ص ۳۵۲.

۳. اقرّب الموارد، ج ۲، ص ۳۷۷.

۴. المفردات، ص ۳۵۲.

۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۸.

الْأَفْرَارُ جُمْلَةً مَا جَهِلُوا تَفْسِيرُهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ... وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ... رُسُخاً.^۱

این تعریف، یک بازآرایی شگفت‌انگیز در شبکه مفهومی «علم» است. در این جا، ثبات و استواری یک عالم، نه در توانایی او برای پاسخ به همه پرسش‌ها و کشف همه مجهولات، بلکه در توانایی او برای «توقف» و «اعتراف به ناتوانی» در برابر مرزهای معرفت تعریف می‌شود. «راسخان در علم» کسانی هستند که به واسطه عمق دانش خود، به خوبی می‌دانند که مرزهای شناخت بشری کجاست. این «علم به حدود»، آن‌ها را از ورود جسورانه به ساحت غیب بازمی‌دارد و این «ترک کردن»، خود، نشانه اوج ثبات و رسوخ آن‌هاست. بنابراین، «ثبات در معرفت» در این جهان بینی، به جای آن‌که به «نفوذ در غیب» منجر شود، به «تسلیم در برابر غیب» می‌انجامد.

مصادق اکمل و الگوی اعلای این نوع از ثبات معرفتی، پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) هستند. همان‌گونه که در روایات متعددی از «تفسیر برهان» آمده است، ایشان برترین و افضل راسخان در علم معرفی شده‌اند.^۲

این گزاره در نگاه اول ممکن است پارادوکسیکال به نظر برسد: چگونه کسانی که بیشترین علم را به حقایق هستی دارند، الگوی «اعتراف به ناتوانی» می‌شوند؟ پاسخ در همین تعریف عمیق از رسوخ نهفته است. از آن جا که علم ایشان، علمی الهی و کامل است، درک آن‌ها از تعالی خداوند و مرزهای میان معرفت خالق و مخلوق نیز کامل‌ترین درک ممکن است. به همین دلیل، آن‌ها بیش از هر کس دیگری به محدودیت‌های ابزارهای معرفتی بشر (حتی در بالاترین سطح آن) واقف‌اند و تسلیم آن‌ها در برابر ساحت غیب، کامل‌ترین تسلیم است. ثبات و رسوخ ایشان آنچنان مطلق است که هیچ شبهه و وسوسه‌ای برای فراتر رفتن از مرزهای تعیین شده در وجودشان راه نمی‌یابد. آن‌ها با عمل خود، به دیگران می‌آموزند که اوج دانایی، صرفاً انباشت اطلاعات نیست، بلکه کسب آنچنان ثبات و آرامش درونی است که فرد را قادر می‌سازد با اطمینان در برابر آنچه نمی‌داند، بگوید: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». این همان ثبات در معرفت است که از زیغ و انحراف جلوگیری کرده و صاحب خود را به سرمنزل مقصود می‌رساند.

۴-۱-۳. تکمیل شبکه با خطبه اشباح: پیوند «رسوخ» با «اعتراف به عجز»

در حالی که تحلیل آیه هفتم سوره آل عمران، قطب‌های اصلی میدان معنایی یعنی

۱. نهج البلاغة، خطبه ۹۰.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۹۹.

«رسوخ» در برابر «زیغ» را مشخص می‌کند، این خطبه اشباح نهج البلاغه است که پیوند نهایی و شگفت‌انگیز این شبکه را برقرار می‌سازد و به آن عمق می‌بخشد. غالب شارحان در مواجهه با تعریف امام علی علیه السلام از «راسخان فی العلم»، در چارچوب یک تقابل دوتایی میان «دانستن» و «ندانستن» تأویل باقی مانده‌اند؛ برای مثال، آیه الله مکارم شیرازی این بخش از خطبه را در تعارض با روایاتی می‌بیند که راسخان را عالم به تأویل معرفی می‌کنند و برای حل آن، به توجیهاتی مانند قائل شدن به دو سطح از معنا برای آیات متشابه روی می‌آورد.^۱ دیگرانی چون ابن ابی‌الحدید نیز همین پارادوکس را تکرار کرده و بیان می‌کنند که:

عجز از شناخت خدا، نهایت خداشناسی است.^۲

اما به تحلیل دقیق چگونگی این رابطه نمی‌پردازند. این رویکردها نشان می‌دهند که پیوند میان «رسوخ» و «عجز» همواره به عنوان یک مسئله کلامی پیچیده باقی مانده است. اما در چارچوب تحلیل معناشناسی شبکه‌ای، این پیوند نه یک تعارض، بلکه نقطه کمال و تکمیل‌کننده شبکه مفهومی «علم» در جهان‌بینی علوی است. امام علی علیه السلام در خطبه اشباح، با یک حرکت معنایی بی‌نظیر، «رسوخ» را نه با توانایی بیشتر برای دانستن، بلکه با فضیلت «ندانستن» و «توقف» پیوند می‌زند. ایشان می‌فرمایند که «راسخان در علم» کسانی هستند که «اقرار به آنچه تفسیرش را از غیب نمی‌دانند، آنان را از هجوم به سدهای غیب بی‌نیاز کرده است». سپس در جمله‌ای کلیدی، این پیوند را به یک تعریف صریح تبدیل می‌کنند:

فَدَحَّ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَ سَمَّى تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ فِيْمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا.

خداوند، اعتراف آن‌ها به «عجز» را ستوده و «ترک ژرف‌نگری» را «رسوخ» نامیده است. این گزاره، «اعتراف به عجز» را از یک مفهوم منفی (به معنای جهل) به یک فضیلت معرفت‌شناختی مثبت ارتقا می‌دهد.

شارحان بزرگ نهج البلاغه نیز برای این نکته صحنه گذاشته‌اند. ابن میثم بحرانی در شرح

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۱؛ پیام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۳۴-۳۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۰۴.

خود، همین ایده را تکرار می‌کند که خداوند:

ترک تعمق آن‌ها را از چیزهایی که مکلف به بحث آن‌ها نیستند، رسوخ در علم دانسته است.^۱
خوبی نیز بیان می‌کند که راسخان در علم، هنگامی که به متشابها می‌رسند، می‌ایستند و به صورت اجمالی به آن اعتراف می‌کنند.^۲

بنابراین، خطبه اشباح، حلقه نهایی شبکه معنایی را برقرار می‌کند: «علم» حقیقی، به «رسوخ» (ثبات در معرفت) منجر می‌شود و این «رسوخ»، خود را در «اعتراف به عجز» در برابر غیب متجلی می‌سازد.

این پیوند معنایی، با در نظر گرفتن دو نکته تکمیلی که از دل شروح دقیق تر نهج البلاغه برمی‌آید، عمیق‌تر نیز می‌شود. اول، مفهوم سلسله مراتبی «رسوخ» است.

ابن میثم بحرانی این ایده را مطرح می‌کند که رسوخ یک مرتبه واحد نیست، بلکه هر سالکی در مسیر معرفت، به میزانی که حجاب‌ها را کنار می‌زند و در نهایت به مرز توانایی خود رسیده و در آن جا متوقف می‌شود و اعتراف به عجز می‌کند، به نسبتی از «رسوخ در علم» دست یافته است.^۳ دوم، تفکیک میان معرفت اکتسابی و فیض الهی است. خوبی اشاره می‌کند که اعتراف راسخان به ندانستن، منافاتی با علم یافتن آن‌ها به غیب از طریق «تعلیم الهی، وحی یا الهام» ندارد.^۴

این دو نکته، شبکه معنایی ما را کامل می‌کند و نشان می‌دهد که «اعتراف به عجز» به معنای ناتوانی مطلق نیست، بلکه به معنای شناخت دقیق حدود معرفت بشری در هر مرتبه‌ای است. این همان «ثبات در معرفت» است که از «نفوذ در غیب» جلوگیری می‌کند. این شبکه مفهومی، الگویی از دانایی را ترسیم می‌کند که در آن، هر چه علم فرد عمیق‌تر می‌شود، درک او از عظمت امر غیبی و محدودیت‌های خود نیز بیشتر شده و در نتیجه، تسلیم و اعتراف او به عجز، کامل‌تر و صادقانه‌تر می‌گردد.

۳-۱-۵. جمع‌بندی تحلیل ساختار معنایی

تحلیل ساختار معنایی بر اساس نظریه شبکه‌ای، به ما نشان می‌دهد که قرآن و نهج

۱. شرح نهج البلاغه بحرانی، ج ۲، ص ۷۱۲-۶۹۲.

۲. منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۱۲.

۳. شرح نهج البلاغه بحرانی، ج ۲، ص ۷۱۲-۶۹۲.

۴. منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۱۳.

البلاغه در مواجهه با مفهوم «علم»، به دنبال ارائه یک تعریف ساده نیستند، بلکه در حال یک بازآرایی بنیادین در شبکه مفهومی معرفت هستند. در این جهان بینی جدید، «علم» دیگر یک ارزش مستقل و قائم به ذات که صرفاً با انباشت اطلاعات سنجیده شود، نیست، بلکه معنا و ارزش آن در شبکه روابطی که با دیگر مفاهیم کلیدی برقرار می‌کند، تعریف می‌شود. تحلیل آیه هفتم سوره آل عمران نشان داد که «علم» در این ساختار، در تقابل با «زیغ» (انحراف قلبی) قرار گرفته و کارکرد اصلی آن، تولید «ایمان» و «تسلیم» در برابر آیات متشابه است، نه لزوماً کشف حقیقت غایی «تأویل». در گام بعد، مشخص شد که «رسوخ» به معنای «ثبات» در همین معرفت ایمانی است؛ ثباتی که صاحب خود را از اضطراب و شبهه مصون می‌دارد.^۱ اما حلقه نهایی و تکمیل‌کننده این شبکه مفهومی، در خطبه اشباح برقرار می‌شود.

امام علی علیه السلام با پیوند زدن مستقیم «رسوخ» به «اعتراف به عجز» و «ترک تعمق»، این شبکه را به کمال خود می‌رساند. نتیجه جدیدی که از این تحلیل ساختاری حاصل می‌شود این است که در جهان بینی قرآنی-علوی، «علم راسخ» یک معرفت خود-محدودشونده است؛ یعنی دانشی است که به شناخت مرزهای خود منجر می‌شود. اوج دانایی، نه توانایی نفوذ در غیب، بلکه ثبات در معرفتی است که فضیلت توقف در برابر ساحت غیب و اقرار به ناتوانی را به همراه دارد. این بازآرایی معنایی، پارادوکس ظاهری را به یک اصل معرفت‌شناختی عمیق و منسجم تبدیل می‌کند.

۴-۲. تحلیل کارکرد ارتباطی: خطبه اشباح به مثابه «مداخله گفتمانی»

۴-۲-۱. تحلیل بافت تولید

براساس نظریه معناشناسی بافت‌محور، معنای یک گزاره در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه محصول تعامل پویای زبان با «بافت تولید» آن است. برای درک عمیق ایده امام علی علیه السلام در خطبه اشباح، ابتدا باید این خطبه را نه به عنوان یک متن فلسفی انتزاعی، بلکه به مثابه یک رویداد ارتباطی زنده تحلیل کنیم که در پاسخ به یک موقعیت مشخص به وقوع پیوسته است. تحلیل بافت تولید، شامل بررسی گوینده، مخاطب، و به ویژه شأن صدور کلام است تا «قصد ارتباطی» گوینده آشکار شود. شروح معتبر نهج البلاغه، مانند شرح ابن میثم بحرانی و خویی،

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۸.

تصریح می‌کنند که این خطبه پاسخی مستقیم به یک رویداد مشخص بوده است.^۱ این رویداد، صرفاً یک پرسش علمی نبود، بلکه یک درخواست معرفتی بود که بنیادهای جهان بینی توحیدی را به چالش می‌کشید و همین امر، ماهیت کل خطبه را از یک «پاسخ» به یک «مداخله» تغییر می‌دهد.

«بافت تولید» این مداخله گفتمانی، با یک «پرسش خطا ساخته» آغاز می‌شود. روایات تصریح می‌کنند که فردی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و از ایشان خواست:

پروردگاران را برای ما چنان وصف کن که گویی او را آشکارا می‌بینیم (کأنه یراه عیاناً) تا حب و معرفتمان به او افزون گردد.^۲

این درخواست، هرچند در ظاهر نیتی مثبت (افزایش حب و معرفت) دارد، اما در اساس خود بریک خطای معرفت‌شناختی بنیادین استوار است. این پرسش، معرفت را به «رؤیت» و «احاطه حسی» تقلیل می‌دهد و تلاش دارد تا امر متعالی و نامحدود را در قالب‌های ادراکی محدود و مخلوق بگنجانند.

این همان مسیری است که به «تشبیه» و جسم‌انگاری خداوند می‌انجامد؛ یعنی بزرگ‌ترین انحراف در حوزه توحید صفاتی. سؤال‌کننده به دنبال درک خداوند با ابزارهای شناخت مخلوقات است و این دقیقاً همان «تخمین زدن عظمت خدا به اندازه عقل» است که امام در انتهای همین فراز، از آن نهی کرده و عاقبتش را هلاکت می‌داند.^۳ بنابراین، پرسش او یک پرسش علمی ساده نیست، بلکه یک «درخواست خطا ساخته» است که نشان‌دهنده یک چارچوب فکری معیوب در مواجهه با امر متعالی است.

واکنش امام علی (ع) به این پرسش، کلید درک کارکرد ارتباطی خطبه است. براساس گزارش‌ها، امام در برابر این درخواست به شدت «خشمگین شد (فَعَضَبَ)»، رنگ چهره‌اش تغییر کرد و مردم را برای نماز به مسجد فراخواند.^۴ این «خشم مقدس»، یک واکنش نیست، بلکه واکنشی است به نقض یک اصل بنیادین توحیدی، یعنی اصل «تنزیه» و تعالی خداوند از هرگونه شباهت به مخلوقات. این واکنش شدید، بلافاصله چارچوب ارتباطی را از

۱. شرح نهج البلاغه بحرانی، ج ۲، ص ۶۹۲؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۰۳.

۲. شرح نهج البلاغه بحرانی، ج ۲، ص ۷۱۲.

۳. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۱۴.

۴. شرح نهج البلاغه بحرانی، ج ۲، ص ۷۱۲.

یک «جلسه پرسش و پاسخ آرام» به یک «موقعیت خطیر اعلام موضع و اصلاح انحراف» تغییر می‌دهد. بنابراین، قصد ارتباطی امام در این جا، صرفاً ارائه پاسخ به سؤال نیست، بلکه «ساختارشکنی و اصلاح چارچوب فکری پرسشگر» و تمام حاضران است. همان طور که شارحان نیز اشاره کرده‌اند، هدف امام «تأدیب سائل» و «تعلیم روش صحیح سلوک معرفتی» است.^۱

ایشان با این مداخله گفتمانی، نمی‌خواهد اطلاعاتی به دانش مخاطب بیفزاید، بلکه می‌خواهد خود «ابزار دانش» و «روش کسب معرفت» او را بازسازی کند. این بافت تولید، به ما نشان می‌دهد که هر گزاره‌ای در این خطبه، به ویژه تعریف «راسخان فی العلم»، باید به عنوان ابزاری برای رسیدن به همین هدف تربیتی و اصلاحی تحلیل شود.

۲-۲-۴. تعریف «راسخان» به مثابه ابزار تأدیب: کارکرد تربیتی اعتراف به ناتوانی

پس از آن‌که «بافت تولید» خطبه اشباح، قصد ارتباطی امام علی (ع) را به عنوان یک «مداخله گفتمانی» با هدف اصلاح و تأدیب مشخص کرد، اکنون باید ابزار اصلی این مداخله را تحلیل کنیم. امام برای اصلاح چارچوب فکری پرسشگر، به جای رد مستقیم و جدل با او، از یک راهبرد تربیتی هوشمندانه و غیرمستقیم بهره می‌برد.

ایشان با معرفی یک «الگوی ایده‌آل معرفتی»، یعنی «راسخان فی العلم»، آینه‌ای در برابر مخاطب قرار می‌دهد تا او خود، فاصله میان نگرش خطا ساخته خویش و موضع صحیح را درک کند. تعریف امام از «راسخان»، یک تعریف مفهومی صرف نیست، بلکه یک «ابزار تأدیب» است که کارکرد آن، بازسازی نگرش مخاطب نسبت به ماهیت علم و حدود معرفت بشری است. امام ابتدا یک قاعده کلی وضع می‌کند و مخاطب را به قرآن و سنت ارجاع داده و از ورود به اموری که به آن مکلف نشده، بر حذر می‌دارد و امر می‌کند که علم آن را به خداوند واگذارد. سپس، تعریف «راسخان در علم» را به عنوان تجسم عینی والگوی عملی این قاعده ارائه می‌دهد. در واقع، راسخان کسانی هستند که این دستورالعمل را به بهترین شکل ممکن اجرا کرده‌اند.

هسته اصلی این ابزار تأدیبی، در محتوای شگفت‌انگیز خود تعریف نهفته است. امام (ع) «رسوخ در علم» را نه با احاطه و نفوذ در غیب، بلکه با فضیلت «اعتراف به ناتوانی» پیوند

۱. منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۰۷.

می‌زند. ایشان تصریح می‌کنند که آنچه راسخان را از «هجوم بردن به سدهای زده شده در برابر غیب» بی‌نیاز کرده، همان «اقرارشان به ندانستن تفسیر آنچه از غیب نمی‌دانند» است. این تعریف، مستقیماً در تقابل با خواست پرسشگر قرار می‌گیرد. او به دنبال «دانستن» از طریق رؤیت و احاطه است، اما الگوی ایده‌آل معرفی شده توسط امام، به واسطه «ندانستن» و اقرار به آن به کمال می‌رسد.

اوج این راهبرد تأدیبی در جمله پایانی این عبارت است: «وَسَمَّى تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُخًا». خداوند، «ترک ژرف‌نگری» را «رسوخ» نامیده است.

این گزاره، یک «وارون‌سازی ارزشی» عامدانه است. در این جا، فضیلتی که عموماً منفی تلقی می‌شود (ترک کردن و ندانستن)، به بالاترین مقام علمی (رسوخ) ارتقا داده می‌شود. این کارکرد تربیتی، با ایجاد یک شوک مفهومی، مخاطب را وادار می‌کند تا در کل نظام ارزشی خود در باب معرفت تجدید نظر کند. او درمی‌یابد که در جهان بینی توحیدی، دانایی حقیقی، نه تلاش برای شکستن مرزها، بلکه «شناختن» و «احترام گذاشتن» به آن مرزهاست. کارکرد تربیتی این «اعتراف به ناتوانی»، در نهایت به ارائه یک الگوی عملی برای همه پویندگان راه حق می‌انجامد. همان طور که شارحان نهج البلاغه نیز اشاره کرده‌اند، امام (ع) با این بیان، در حال آموزش «کیفیت سلوک» در مسیر خداشناسی است.

این تعریف به مخاطب می‌آموزد که مسیر معرفت، مسیری امن و دارای نقشه است و این نقشه، در قرآن و سنت پیامبر (ص) و ائمه هدی (ع) ترسیم شده است. ورود به خارج از این نقشه، نه نشانه شجاعت علمی، بلکه تکلیفی از جانب شیطان برای گمراه کردن انسان است. بنابراین، تعریف «راسخان» به مثابه ابزار تأدیب، با ارائه یک ضدالگوی برای خواست پرسشگر، او را به سمت فضیلت تسلیم هدایت می‌کند.

این تعریف نشان می‌دهد که اوج معرفت، کسب یقینی است که فرد را قادر می‌سازد با آرامش و اطمینان در برابر اسرار الهی بایستد و به جای تلاش مذبحانه برای کشف، با متانت به وحدت منبع معرفت اذعان کند. این همان کارکردی است که این مداخله گفتگومانی به دنبال آن است: تبدیل یک ذهن پرسشگر اما مضطرب و در معرض خطا، به یک قلب باایمان و مطمئن.

۳-۲-۴. تحلیل تأثیر بر مخاطب: از طلب رؤیت تا فضیلت تسلیم

بر اساس نظریه معناشناسی بافت‌محور، معنای نهایی یک عبارت در «اثری» که بر

مخاطب می‌گذارد، نهفته است. این نظریه، فرآیند ارتباط را به مثابه یک تحول در بافت ذهنی مخاطب، یعنی گذار از «بافت ذهنی اولیه» (C_1) به «بافت ذهنی ثانویه» (C_2) تحلیل می‌کند. برای درک کارکرد نهایی مداخله گفتمانی امام علی علیه السلام در خطبه اشباح، باید این تحول را در مورد مخاطب اصلی، یعنی شخص «سائل» (پرسشگر) بررسی کنیم.

بافت ذهنی اولیه (C_1) این مخاطب، به وضوح در پرسش او نمایان است. او در حالتی از «طلب رؤیت» قرار دارد و معرفت را با احاطه حسی و دیدن عیانی برابر می‌داند. چارچوب فکری او بر این پیش فرض استوار است که برای افزایش حب و معرفت به خداوند، باید بتوان او را در قالب‌های ادراکی بشری گنجانند. این حالت ذهنی، ترکیبی از اشتیاق معنوی و یک خطای بنیادین معرفت‌شناختی است که در مرز «تشبیه» قرار دارد و از درک تعالی مطلق خداوند غافل است. این همان بافت ذهنی است که «مداخله گفتمانی» امام علیه السلام قصد دارد آن را به چالش کشیده و دگرگون سازد.

مکانیسم این تحول، استفاده از «اثرائنگی» است. امام علیه السلام به جای نقد مستقیم پرسشگر، الگوی «راسخان فی العلم» را به عنوان آینه‌ای در برابر او قرار می‌دهد تا او خود، تصویر معکوس و اصلاح‌شده نگرش خویش را ببیند. این آینه، تقابل میان وضعیت مخاطب و وضعیت الگوی ایده‌آل را به نمایش می‌گذارد و از این طریق، یک تنش شناختی در ذهن او ایجاد می‌کند. در حالی که مخاطب به دنبال «هجوم بردن به سدهای غیب» (اقتحام السدد) است، راسخان به دلیل «بی‌نیازی» از این کارستایش می‌شوند، در حالی که او در «طلب رؤیت» و دانستن است، راسخان به واسطه «اعتراف به عجز» و اقرار به ندانستن مدح می‌گردند. و در حالی که او به دنبال «ژرف‌نگری» (تعمق) در کنه ذات است، فضیلت راسخان دقیقاً در «ترک تعمق» تعریف می‌شود.

این تقابل مستقیم، کارکردی تأدیبی دارد و به صورت غیرمستقیم، مسیر فکری مخاطب را نادرست و مسیر راسخان را به عنوان راه صحیح معرفی می‌کند. ستایشی که خداوند از عمل راسخان به عمل آورده (فَمَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعِجْزِ)، به طور ضمنی به نقدی برجسارت معرفتی پرسشگر تبدیل می‌شود و او را به بازاندیشی در مبانی فکری خود وامی‌دارد. این فرآیند تأدیبی، در نهایت به شکل‌گیری یک بافت ذهنی ثانویه (C_2) در مخاطب می‌انجامد که می‌توان آن را گذار از «طلب رؤیت» به درک «فضیلت تسلیم» نامید.

اثر نهایی مداخله گفتمانی امام، این است که مخاطب درمی‌یابد که راه صحیح برای

افزایش حب و معرفت، نه تلاش برای گنجاندن نامحدود در محدود، بلکه پذیرش آگاهانه و خاضعانه این محدودیت هاست. این «تسلیم»، یک تسلیم کورکورانه و از روی جهل نیست، بلکه محصول عالی ترین سطح از معرفت، یعنی «علم به حدود» است که همان «رسوخ» نامیده شد. مخاطب می آموزد که به جای تلاش برای اندازه گیری عظمت خداوند با پیمانه عقل (وَلَا تُقَدِّرُ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدَرِ عَقْلِكَ)، باید به آنچه در کتاب و سنت آمده، اکتفا کرده و در برابر اسرار الهی، با ایمان و تواضع سرفروید آورد. این تحول از حالت یک جوینده جسور به یک مؤمن تسلیم، جوهره معنای کارکردی تعریف امام از «راسخان فی العلم» است. این تعریف زمانی به معنای کامل خود دست می یابد که این تأثیر را بر مخاطب خود گذاشته و چارچوب معرفتی او را از یک الگوی مبتنی بر تملک، به یک الگوی مبتنی بر تسلیم و تواضع تغییر دهد.

۴-۲-۴- جمع بندی تحلیل کارکرد ارتباطی

تحلیل کارکرد ارتباطی خطبه اشباح، این نتیجه نوآورانه را آشکار می سازد که تعریف امام علی (علیه السلام) از «راسخان فی العلم»، یک گزاره اعتقادی منفعل و ایستا نیست، بلکه یک «مداخله گفتگومانی» کاملاً پویا و هدفمند است که معنای آن در کارکردی که در بافت خود ایفا می کند، نهفته است. این تحلیل نشان داد که «بافت تولید» این کلام، یک «پرسش خطاساخته» و «خشتم مقدس» امام در برابر آن بوده که قصد ارتباطی ایشان را از «اطلاع رسانی» به «تأدیب و اصلاح» تغییر می دهد. در چنین بافتی، امام (علیه السلام) از تعریف «راسخان» به عنوان ابزار اصلی این مداخله بهره می برد.

این تعریف، با ستایش «اعتراف به عجز» و «ترک تعمق» و نامیدن آن به «رسوخ»، یک راهبرد تربیتی مبتنی بر «وارون سازی ارزشی» را به کار می گیرد تا چارچوب فکری مخاطبی را که به دنبال «طلب رؤیت» و احاطه حسی بر خداوند است، به چالش بکشد. در نهایت، معنای کارکردی این مداخله در «تأثیر بر مخاطب» متجلی می شود؛ یعنی انتقال بافت ذهنی مخاطب از حالت «طلب جسورانه» به درک «فضیلت تسلیم» آگاهانه. بنابراین، نتیجه جدیدی که این تحلیل ارائه می دهد، این است که ما دیگر با این پرسش روبه رو نیستیم که «چگونه گزاره امام را با دیگر روایات تطبیق دهیم؟»، بلکه با این تبیین روبه رو هستیم که «امام با این گزاره چه کاری انجام می دهد؟». پاسخ، این است که ایشان در حال اجرای یک کنش تأدیبی برای بازسازی نظام معرفتی مخاطب و آموزش «خرد دانستن مرزها» به اوست و

پارادوکس موجود در کلام ایشان، نه یک مشکل تفسیری، بلکه ابزار اصلی این راهبرد تربیتی است.

۵. نتیجه گیری

این پژوهش با این پرسش آغاز شد که چرا و چگونه ایده امام علی (علیه السلام) در مورد «راسخان فی العلم» در خطبه اشباح، در قالب یک تعریف پارادوکسیکال - که اوج علم را به «اعتراف به عجز» پیوند می‌زند - بیان شده است. پاسخ نهایی - که از ادغام دو بخش تحلیل ساختاری و کارکردی به دست می‌آید - این است که این تعریف، یک راهبرد زبانی-تربیتی هوشمندانه است که در دو سطح همزمان عمل می‌کند: در سطح اول، یک بازاریابی بنیادین در شبکه مفهومی «علم» ایجاد می‌کند و در سطح دوم، از این شبکه جدید به عنوان ابزاری برای یک «مداخله گفتمانی» با هدف تأدیب و اصلاح مخاطب بهره می‌برد.

تحلیل ساختار معنایی نشان داد که قرآن و نهج البلاغه، مفهوم «علم» را از یک ارزش مستقل و قائم به ذات، به یک عنصر در شبکه‌ای پیچیده از مفاهیم تبدیل می‌کنند. در این شبکه، «علم» حقیقی، دانشی موهبتی است که ارزش آن نه با انباشت اطلاعات، بلکه با کارکردش در تولید «ایمان»، «خشیت» و «ثبات» (رسوخ) سنجیده می‌شود.

این تحلیل همچنین نشان داد که «تأویل»، نه صرفاً یک معنای تفسیری، بلکه آن «حقیقت عینی و فرامتنی» است که به مثابه یک مرز معرفتی عمل می‌کند. حلقه نهایی این بازاریابی در خطبه اشباح برقرار شد؛ جایی که «رسوخ» - یعنی بالاترین سطح از ثبات در علم - مستقیماً با «ترک تعمق» و «اعتراف به عجز» در برابر این مرز، تعریف گردید. بنابراین، در سطح ساختاری، ما با یک جهان بینی جدید روبه‌رو هستیم که در آن، اوج دانایی، «خرد دانستن مرزها» است.

اما نتیجه نوآورانه این پژوهش زمانی آشکار می‌شود که این ساختار جدید را در پرتو تحلیل کارکرد ارتباطی قرار دهیم. این تحلیل نشان داد که بازاریابی معنایی فوق، یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه ابزاری است که در یک موقعیت ارتباطی واقعی به کار گرفته شده است.

خطبه اشباح یک «مداخله گفتمانی» است که در «بافت تولید» یک «پرسش خطا ساخته» (طلب رؤیت حسی خداوند) و «خشم مقدس» امام شکل گرفته است. در چنین بافتی، هدف امام صرفاً بیان یک عقیده نیست، بلکه «تأدیب عقل» و اصلاح چارچوب فکری مخاطب است. تعریف ایشان از «راسخان فی العلم» به مثابه ابزار اصلی

این تأدیب عمل می‌کند. امام با ستایش «اعتراف به عجز»، به صورت مستقیم در حال به چالش کشیدن «طلب رؤیت» و جسارت معرفتی مخاطب است. این تعریف، با «اثرائنگی» و «وارون سازی ارزشی»، مخاطب را به بازاندیشی و در نهایت، به درک «فضیلت تسلیم» آگاهانه رهنمون می‌شود.

در نتیجه، پاسخ نهایی به پرسش اصلی پژوهش این است: ایده امام علی علیه السلام در خطبه اشباح، نه فقط یک آموزه کلامی، بلکه یک کنش ارتباطی تربیتی است. پارادوکس موجود در تعریف ایشان، نه یک مشکل تفسیری، بلکه ابزار اصلی این راهبرد تربیتی است. امام با بازتعریف ساختار معنایی «علم» و پیوند زدن آن به تواضع، ابزاری قدرتمند می‌سازد تا در یک موقعیت مشخص، چارچوب فکری مخاطب را از یک الگوی معرفتی مبتنی بر تملک و احاطه، به یک الگوی مبتنی بر تسلیم و شناخت حدود تغییر دهد. بنابراین، نوآوری این پژوهش در این است که نشان می‌دهد معنای نهایی این فراز از خطبه، نه در محتوای گزاره‌ای آن به تنهایی، بلکه در «کارکردی» نهفته است که برای دگرگون ساختن مخاطب خود ایفا می‌کند.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

أقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، سعید شرتونی، تهران، منظمة الاوقاف و الشؤون الخیریة، ۱۴۱۶ق.

البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم حسینی بحرانی، تهران، بنیاد بعثت، بی‌تا.
 بیان السعادة فی مقامات العبادة، سلطان محمد گنابادی، تهران، حقیقت، ۱۳۸۴ش.
 پیام امام امیرالمؤمنین، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تهران، دار الکتب الاسلامیة، بی‌تا.
 التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
 تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۲ش.
 جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد بن جریر طبری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۲ق.
 دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید محمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵ش.

شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، بی‌تا.
 شرح نهج البلاغه بحرانی، میثم بن علی بحرانی، ترجمه: قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، بی‌تا.

قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش.
الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن عمر زمخشری، بیروت، دارالكتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

مجمع البحرين، فخرالدین طریحی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ ق.
المسترشد فی الامامة، محمد بن جریر طبری آملی کبیر، قم، کوشانپور، بی تا.
مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، حبیب الله خویی، تهران، مکتبه الاسلامیه، بی تا.
المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

«بررسی تحلیلی - مصداقی راسخان در علم و تعارضات فراروی»، رضیه فرهانیان و حامد پوررستمی، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش های نهج البلاغه، سال ۱۷، شماره ۵۹، ۱۳۹۷.

«راسخان علم در نهج البلاغه و ارتباط آن با قرآن»، ابراهیم اقبال، فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه، سال ۲۱، شماره ۸۴، ۱۴۰۳.
«مفسران قرآن و فهم روشمندان از متن»، فاطمه معماری داود و خامدا، سراج منیر، سال ۵، شماره ۱۶، ۱۳۹۳.

«نقش پیش فرض ها و پیش فهم ها در تفسیر قرآن کریم از منظر آیه الله جوادی آملی»، محمدرضا حاجی اسماعیلی، پیمان کمالوند و سجاد رحیمی، مطالعات قرآن و حدیث، سال ۶، شماره ۲، ۱۳۹۲.

Semantics, John I. Saeed, Wiley-Blackwell, 3rd edition, 2009.

Introducing Semantics, Nick Riemer, Cambridge University Press, 2010.

An Introduction to English Semantics and Pragmatics, Patrick Griffiths and Chris Cummins, Edinburgh University Press, 3rd edition, 2023.

Introducing English Semantics, Charles W. Kreidler, Routledge, 1998.

Ethico-Religious Concepts in the Qur'an, Toshihiko Izutsu, Yogyakarta, Tiara Wacana Yogya, 2003.

Constructions in the Parallel Architecture, Ray Jackendoff, in *The Oxford Handbook of Construction Grammar*, Oxford University Press, 2013.

- Knowledge Representation, Tibor Vámos, in *The Handbook of Applied Expert Systems*, CRC Press, 2019.
- Pragmatic Enrichment and Saturation, Completion and Expansion, Ilse Depraetere and Raphael Salkie, in *Semantics and Pragmatics: Drawing a Line*, Springer, 2017.
- Modal Meaning and Lexically-Regulated Saturation, Ilse Depraetere, *Journal of Pragmatics*, vol. 71, 2014.
- The Explicit/Implicit Distinction in Pragmatics and the Limits of Explicit Communication, Robyn Carston, *International Review of Pragmatics*, vol. 1, 2009.
- Emotion Control in the Qur'an: Study of Toshihiko Izutsu's Semantic Approach to Kazim Verses, Hardivizon and Mufidah, *Jurnal At-Tibyan*, vol. 6, no. 2, 2021.
- Encyclopedia Entries:
- Semantics - Pragmatics Boundary, A. Bezuidenhout, in *Concise Encyclopedia of Semantics*, Elsevier, 2009.

